



محاربه و افساد فی الارض

به قلم: آیت الله سید محمد حسن مرعشی

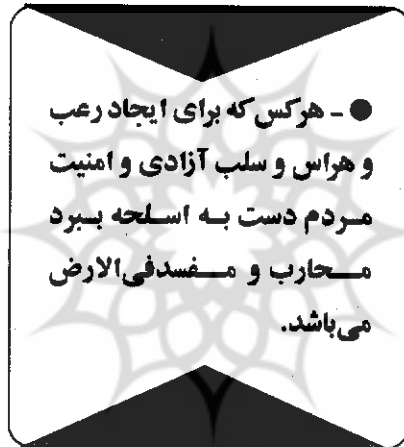
«قسمت اول»

فصل اول: تعاریف

ماده ۱۸۳: هرکس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسد فی الارض می باشد. **شرح فقها:** در تعریف محارب گاهی به تجرید سلاح و گاهی به حمل سلاح و گاهی آشکار ساختن آن تعبیر کرده اند و ظاهراً مقصود همگی آنان یک چیز است و آن عبارت از همان داشتن سلاح و دست بردن به آن می باشد، به منظور این که دیگران را بترساند هر چند تهدید کننده، شخص واحدی بوده باشد چنانکه مرحوم صاحب جواهر در شرح قول محقق که می فرماید: «لِإِخَافَةِ النَّاسِ» اضافه می فرمایند: «وَلَوْ وَجَدَ يُؤَادِدُ عَلَى وَجْهِ يَتَّقَى بِهِ» **ترجمه:** «اگر کسی سلاح خود را با انگیزه عدالت شخصی به سوی یک یا چند نفر مخصوص بکشد و عمل او جنبه عمومی نداشته باشد محارب محسوب نمی شود.

شرح: قانونگذار در تعریف محارب می گوید هرکس برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به سلاح ببرد محارب و مفسد فی الارض می باشد و از این تعریف استفاده می شود که در صدق محاربه لازم است شخص محارب انگیزه ایجاد رعب و هراس عمومی را داشته باشد ولیکن اگر انگیزه او در ایجاد رعب و هراس ناشی از دشمنی شخصی یا کسی باشد چنین شخصی محارب نیست. بنابراین در تحقق محاربه لازم است انگیزه ایجاد رعب و هراس، نسبت به عموم مردم وجود داشته باشد هر چند شخص واحدی را به انگیزه مذکور

فردی نشود محارب نیست. **شرح فقها:** در ثبوت حکم محاربه در صورتی که کیشنده سلاح ضعیف باشد و عمل وی موجب هراس و وحشت نشود اختلاف کرده اند.



● - هرکس که برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسد فی الارض می باشد.

محقق در شرایع می فرماید: «فی ثبوت هذا الحكم للمجرد مع ضعفه عن الاخافة تردد اشبهه الثبوت ویتجزی بقصده. یعنی در ثبوت این حکم برای کسی که سلاح بکشد ولیکن ناتوان از اخافه باشد ترددی هست و اَشْبَهَ آن است که حکم مزبور برای وی ثابت است و به قصد وی اکتفا می شود، و مستندی را که برای قول محقق ذکر فرموده اند عموماً می است که از آیه مذکور روایات وارده در باب محاربه وارد شده است، و این استدلال را چنین پاسخ داده اند که فرض مزبور مندرج تحت عموماً مذکور نیست زیرا شخص مذکور به دلیل این که از انجام هرگونه عملی ناتوان است عمل وی از تحت

تبصره ۲ - اگر کسی سلاح خود را با انگیزه عدالت شخصی به سوی یک یا چند نفر مخصوص بکشد و عمل او جنبه عمومی نداشته باشد محارب محسوب نمی شود.

صاحب جواهر در این ارتباط می‌فرماید: آیا در صدق محاربه به قصد اخافه به منظور اراده افساد در تحقق محاربه معتبر است بنابراین قصد اخافه شخص خاصی به منظور دشمنی یا غرض دیگری از اغراض هر چند غیر شرعی باشد کافی نیست؟ و یا آن که چنین قصدی معتبر نمی‌باشد چنان که مقتضای اطلاق تفسیر محارب در متن می‌باشد بلکه خبر قرب الاسناد و خبر سکونی به آن اشعار دارند. بنابراین محاربه در مورد گروه و دسته خاصی که در اثر اغراض خاصی محاربه نمایند مانند نزاع‌هایی که در زمان ماشایع است صدق می‌نماید، کلام منقحی از اصحاب در این باره نیافتیم و حد با وجود شبهه دفع می‌شود لیکن تحقیق این است که حکم محاربه در جایی که عمل شخص مصداق سعی در فساد فی الارض باشد جاری است (جواهر ج ۴۱ ص ۵۶۵).

و روایت قرب الاسناد که صاحب جواهر به آن اشاره می‌فرماید روایتی است که علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر نقل کرده در آن آمده است از او پرسیدم مردی به صاحب خود سلاح می‌کشد بانیزه و کارد حکم آن چیست؟ در پاسخ فرمود: «ان کان یلعب فلا باس» یعنی اگر قصد بازی را دارد مانعی ندارد و اما روایت سکونی روایتی است که آنرا سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از علی علیه السلام نقل کرده و در آن آمده است: مردی با آتشی که مشتعل است به طرف خانه شخصی می‌آید و آن آتش باعث سوختن می‌شود و متاع خانه آنان را می‌سوزاند (حکم آن چیست؟) امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: باید غرامت خانه و اثاث آن را که سوخته است بدهد و پس از آن کشته شود. و استناد صاحب جواهر به این دو روایت خالصی از اشکال نیست. زیرا خبر روایت قرب الاسناد دلالتی بر محارب بودن شخص مذکور در صورتی که قصد لعب را نداشته باشد نمی‌نماید و روایت سکونی ضعیف است. بنابراین مقتضای قاعده در این است که در موردی که اخافه ناشی از عداوت شخصی باشد حکم محاربه، جاری نگردد و

قانونگذار نیز به همین دلیل در تبصره ۲ از این نظریه تبعیت کرده است. متن تبصره ۳ میان سلاح سرد و سلاح گرم فرقی نگذاشته است. شرح: برخی از فقها می‌فرمایند: فرقی در سلاح بین عصا و سنگ و... وجود ندارد و صاحب جواهر می‌فرماید غیر واحدی از فقها تصریح کرده‌اند که فرقی بین عصا و سنگ نمی‌باشد^(۱) و دلیل آن را ظاهر آیه قرار داده‌اند و در کشف اللثام آمده است اختصاص سلاح به آهن ممنوع است بلکه با هر چیزی که می‌توان جنگید سلاح محسوب می‌شود و ابوحنیفه گفته است سلاح باید آهن باشد و علامه در تحریر نیز همین را احتمال داده است و بدون شک نظر مذکور ضعیف است بلکه در روضه (شرح لمعه) آمده است در صدق محاربه اخذ با قدرت و زور کافی است هر چند عصایی و یا سنگی به کار گرفته نشود.

حضرت امام در «تحریر الوسیله» می‌فرماید: اگر مردم را با تازیانه و عصا و سنگ بترساند در ثبوت حکم محاربه اشکال است بلکه اقرب آن است که در مورد تازیانه و عصا حکم محاربه صادق نیست.^(۲) با توجه به مطالب فوق معلوم می‌گردد که در تفسیر سلاح بین فقها اختلاف وجود دارد حتی بعضی از آنان در صدق محاربه داشتن سلاح را لازم ندانسته بلکه اکتفا به قوت و قدرت کرده‌اند و لکن از آنجایی که نمی‌توان در مسائل جزایی تفسیر موسع کرد لازم است نظریه صاحب کشف اللثام را که فرموده است: سلاح عبارت است از آن چیزی با آن می‌جنگند اکتفا کرد و حضرت امام (ره) نیز در مسأله فوق احتیاط فرموده و تازیانه و عصا و سنگ را کافی در صدق محاربه ندانسته است و به هر حال اگر چیزی که از آن استفاده می‌شود مصداق سلاح باشد خواه سلاح سرد و یا گرم بوده باشد محاربه با آن محقق می‌گردد و اگر مصداق سلاح نباشد عمل شخص مصداق محاربه نخواهد بود.

متن ماده ۱۸۴ هر فرد یا گروهی که برای مبارزه با محاربین و از بین بردن فساد در زمین دست به اسلحه برند محارب نیستند. شرح: در صدق محاربه قصد افساد

فی الارض لازم است و بدیهی است کسانی که قصد مبارزه با محاربین و قصد افساد نداشته بلکه قصد اصلاح دارند با این ترتیب عمل آنان از مصادیق محاربه نمی‌باشد و این یک امر بدیهی است و به هیچ وجه نیازی به ذکر آن نبود و معلوم نیست که چرا قانونگذار چنین



ماده‌ای را وضع کرده است.

ماده ۱۸۴ سارق مسلح و قطاع‌الطریق هرگاه با اسلحه امنیت مردم یا جاده را برهم بزنند ورعب و وحشت ایجاد کند محارب است. شرح: حضرت امام (قدس سره) در «تحریر الوسیله» می‌فرماید: در صورتی که عنوان محارب را داشته باشد، محارب در باره او جاری می‌گردد. اما اگر عنوان محارب را نداشته باشد حکم وی همان است که در ذیل کتاب امر به معروف و نهی از منکر گفته شده است. صاحب جواهر در ذیل کلام محقق که می‌فرماید: «دزد محارب است» می‌فرماید این در صورتی است که معنای سابق که برای محارب گفته شد در وی وجود داشته باشد و اختلاف و اشکالی در آن نیست و از ظاهر کلام سرائر استفاده می‌شود که اجماع فقهای امامیه بر آن متعقد گردیده است و در «مسالك» و «شرح لمعه» به همین امر اعلام فرموده است. و در روایت منصور از ابی عبدالله علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرموده‌اند: دزد محارب

خدا و پیامبر است او را به قتل رسانید و روایت غیاث بن ابراهیم و وهب از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام نیز همین حکم استفاده می شود. و از روایتی که در آن تغلب (زور) آمده است استفاده می شود که دزد مطلق محارب نیست بلکه در وقتی محارب است که مندرج در ماهیت محارب بوده باشد یعنی با کشتیدن سلاح بر مردم دزدی صورت گیرد و اگر عنوان محارب را نداشته باشد لازم است در دفع وی شرایط دفاع مشروع رارعايت نموده و با طریق و روشی که در دفاع از جان و مال لازم است اقدام نماید، بنابراین اگر دزد قصد جان و یا عرض کسی را داشته باشد و دفع وی بدون قتل ممکن نیست می تواند او را به قتل رساند، اما اگر قصد ربودن مال او را داشته باشد می تواند از قتل وی خودداری کند چنان که از روایت ابو بصیر از ابو جعفر استفاده می شود. و حکم قطع الطریق نیز از کلمات اصحاب استفاده می شود.

متن ماده ۱۸۶ - هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند مادام که مرکزیت آن باقی است تمام اعضا و هواداران آن که مواضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند محاربند اگر چه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند.

شرح: در تعریفی که از محاربه به عمل آمد معلوم گردید که در محاربه لازم است که اولاً، محارب مسلح باشد و ثانیاً، قصد افساد فی الارض را نیز داشته باشد بنابراین اگر گروهی دارای دو شرط فوق باشند محارب محسوب می شوند. اما اگر یک یا دو شرط مذکور را نداشته باشند محارب نخواهند بود پس اگر فردی یا افرادی مسلح نباشند و با افراد مسلح همکاری نمایند. مصداق محارب نیستند و نباید افرادی را که از تعریفی که برای محارب به عمل آمده است آنان را مصداق محارب دانست. مضافاً به اینکه گروه و یا جمعیتی کرد و برابر حکومت اسلامی قیام می کنند از نظر موازین شرعی باغی محسوب

گروه و یا جمعیتی که در برابر حکومت اسلامی قیام می کنند، از نظر موازین شرعی باغی محسوب می شوند نه محارب، و وقتی آنان مصداق محارب هستند که ما قائل به ولایت فقیه نباشیم اما با فرض قائل شدن به ولایت فقیه کلیه کسانی که علیه حکومت فقیه خروج می کنند باغی محسوب می شوند و معلوم نیست چرا قانونگذار جرم بغی را در قانون مجازات اسلامی به ویژه با در نظر گرفتن مسأله ولایت فقیه مطرح نکرده است.

می شوند نه محارب و وقتی آنان مصداق محارب هستند که ما قائل به ولایت فقیه نباشیم اما با فرض قائل شدن به ولایت فقیه کلیه کسانی که علیه حکومت فقیه خروج می کنند باغی محسوب می شوند و معلوم نیست چرا قانونگذار جرم بغی را در قانون مجازات اسلامی به ویژه با در نظر گرفتن مسأله ولایت فقیه مطرح نکرده است و فقهای عامه در مباحث جزاء مسأله بغی و احکام آن را مطرح کرده اند و شاید علت آن این بوده است که فقها جرم بغی را در مباحث حدود نیاورده اند و آن را در مباحث مربوط به جهاد ذکر نموده اند و قانونگذار بدون توجه به جای عنوان بغی در این ماده عنوان محاربه را آورده است و این اشتباه باعث شده است که دادگاهها احکام محاربه را بر باغیان که احیاناً مجازات اخفی دارند اجراء نمایند و همین اشتباه در ماده ۱۸۷ و ۱۸۸ نیز صورت گرفته است و حتی قانونگذار پارا از فراتر گذاشته و مصادیق دیگری نیز بر محاربه و افساد فی الارض ذکر نموده است که قطعاً با تعریف فقهی محاربه

سازگار نیست و این موارد عبارتند از ماده ۵۰۴ و تبصره ماده ۶۸۷ و تبصره ۱ ماده ۶۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ و ماده ۴ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت و ماده ۶ قانون تشدید مجازات محترکان و گرانفروشان مصوب سال ۱۳۶۷ مجلس شورای اسلامی و ماده واحده قانون تشدید مجازات جاعلین اسکناس و وارد کنندگان آنها و توزیع کنندگان و تصرف کنندگان اسکناس معمول مصوب سال ۱۳۶۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام و ماده ۲ قانون مجازات اخلاکگران در نظام اقتصادی کشور مصوب سال ۱۳۶۹ مجلس شورای اسلامی و مواد ۸ و ۹ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۳ و ۴۳ و ۴۴ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۷ و ۶۰ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۷۰ و ۷۲ و ۷۳ و ۹۰ قانون مجازات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۱ مجلس شورای اسلامی (۴).

علت تصویب این قوانین از این جانشی شده است که قانونگذاران در جمهوری اسلامی عنوان مفسد را مانند عنوان محارب عنوان مستقلی می دانند و معتقدند همان حکمی که در شرع مقدس اسلام برای عنوان محارب در باب حدود آمده است همان حکم برای مفسد فی الارض نیز جاری است و در بعضی مواد قانونگذار عنوان محارب و مفسد فی الارض را بایکدیگر عطف می کند و بدون توجه که در موارد مذکور تعریف محارب صادق نیست آنها را از مضادین محارب قرار می دهد. بنابراین برای روشن ساختن مسأله مفسد فی الارض لازم است نظرات مثبتین و نافیین را در اینجا مورد بحث قرار دهیم.

اما ادله مثبتین که می گویند مفسد فی الارض حکم محارب را دارد و یک عنوان مستقل در مقابل محارب است مجموعاً به سه دلیل یعنی اجماع و کتاب و سنت استناد کرده اند اما اجماع، این اجماع از کلام سید ابوالمکارم ابن زهره بدست می آید. زیرا وی

در کتاب غنیه فروعی را در ارتباط با مفسد فی الارض بیان می‌فرمایند و در ذیل شروع مذکور می‌گویند: **بلاغت بین اصحابنا فی ذلک انه یعنی در تمام موارد مذکور بین اصحاب ما اختلافی نیست و لکن ادعاه اجماع در چنین مسأله‌ای که محل خلاف بین اصحاب می‌باشد و مدرک آن نیز معلوم است قابل قبول نیست.** اما کتاب در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که می‌توان به آنها استناد کرد.

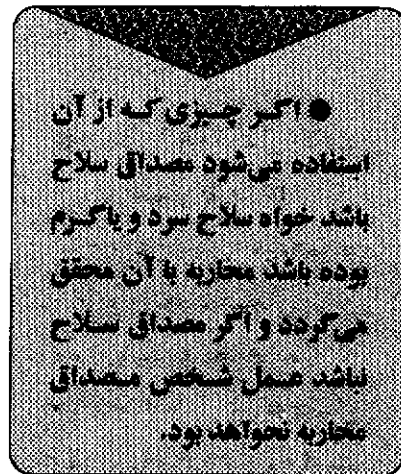
الف: این آیه شریفه است که می‌فرماید:

من اجل ذلک تبتنا بنی اسرائیل الله من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فانقلبا قتل الناس جميعا^(۵) و من احيانا فانقلبا احياء الناس جميعا^(۶) و لقد جاءتهم رسالتنا بالبينات ثم ان كثيرا منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون .

یعنی به خاطر این که قایل، هابیل را به قتل رسانید بر بنی اسرائیل نوشتیم (حکم کردیم) هر کس دیگری را به ناحق و بدون آن که شخصی را کشته باشد بکشد و یا بدون آن که مرتکب فساد در زمین شود به قتل رساند، مانند این است که همه مردم را کشته است و هر کس نفسی را احیاء نماید . مانند این است که همه مردم را احیاء کرده است و مفهوم این آیه این است که اگر کسی شخصی را بکشد که دیگری را کشته است و یا فساد در زمین مرتکب شده است مانند آن نمی‌باشد که همه مردم را کشته باشد پس طبق مفهوم این آیه دو دسته را می‌توان کشت یک دسته افرادی هستند، که قتل نفس مرتکب شده اند و دسته دیگر افرادی هستند، که در زمین مرتکب فساد شده‌اند.

براستدلال به این آیه بر جواز قتل مفسد فی الارض مطلقا، اشکالاتی وارد کرده‌اند اولاً، دلالت آیه از باب دلالت مفهوم لقب است و لقب مفهوم ندارد. ثانياً، بر فرض آن که دلالت بر مفهوم داشته باشد فقط دلالت دارد، براینکه اگر کسی مفسد فی الارض را به قتل رساند مانند آن نیست که همه مردم را کشته باشد یعنی گناه آن به اندازه گناه کشتن همه مردم نیست و این به هیچ وجه دلالت ندارد که کشتن مفسد جایز است بلکه کشتن وی گناهش کمتر است ثالثاً، این آیه مربوط

است به بنی اسرائیل یعنی برای بنی اسرائیل جایز است که مفسد فی الارض را به قتل برسانند و این دلالت ندارد که کشتن مفسد



فی الارض در اسلام جایز است و رابعاً، آیه شریفه فقط دلالت دارد که در اثر ارتکاب فساد در زمین می‌توان مفسد را به قتل رسانید ولیکن دلالت ندارد که هر مفسدی را می‌توان به قتل رسانید و خامساً، در آیه شریفه ۳۳ همین سوره که پس از این آیه آمده است فساد را تفسیر کرده است. زیرا در آن چنان که خواهد آمد می‌فرماید **انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله وبعثوا في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع اعقابهم وارجلهم من خلاف و انذروا من الارض، ذلک لهم جزای فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم (۶)** یعنی مجازات کسانی که با خدا و رسول خدا محاربه می‌کنند و در روی زمین مرتکب فساد می‌شوند این است که بر حسب مورد و یا کشته شوند و یا به دار آویخته گردند و یا دستها و پاهای ایشان به طور خلاف (دست راست و پای چپ) قطع شوند و یا از زمین نفی گردند. این مجازات برای آنان خواری است در دنیا و برای ایشان در آخرت عذابی عظیم است توضیح استدلال این است که کلمه - جزاء - که در آیه آمده است دلالت دارد که انواع مجازات‌های که در آیه شریفه آمده است انواعی از حدود هستند که مفسدین و محاربین در برابر اعمالی که مرتکب می‌شوند به این مجازات‌های حدی عقوبت می‌گردند و علت این مجازات‌های حدی می‌تواند دو چیز باشد یکی محاربه با خدا و رسول و دیگری افساد فی الارض مضافاً به این که محاربه خدا و رسول عبارت است از قیام در برابر حکومت اسلامی و بدیهی است چنین عملی یکی از مصادیق بارز افساد فی الارض می‌باشد. هر چند عنوان فساد فی الارض اختصاص به چنین قیامی ندارد بلکه اعم می‌باشد. زیرا اگر

مفسر کبیر و فیلسوف عارف علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ذیل آیه شریفه ۳۳ نکته‌ای را بیان می‌فرمایند که در ضمن استدلال به این آیه آن را مورد بحث قرار خواهیم داد.

سادساً، اگر هر فساد در زمین موجب جواز قتل مفسد فی الارض گردد لازم می‌آید ذکر قتل نفس در آیه شریفه لزومی نداشته باشد زیرا قتل نفس یکی از مصادیق بارز فساد فی الارض می‌باشد مگر این که گفته شود آوردن قتل نفس در آیه به خاطر اهمیتی بوده است که در قتل نفس وجود دارد.

سابعاً، قتل هر مفسد فی الارض جایز نیست و به نظر نمی‌رسد کسی از فقهای عظام

چنین نظری داشته باشد، و کسانی که پس از انقلاب چنین فتوایی دارند معتقدند که باید محدوده فساد فی الارض مشخص گردد، و این که بعضی از فقهای عصر ماکه برای فساد فی الارض تفسیر موسعی کرده و قانونگذار نیز از این نظر تبعیت کرده است، ناشی از عدم مراجعه صحیح به آیات و روایات و کلمات اصحاب می‌باشد، زیرا مستفاد از این ادله آن است که محاربه و فساد فی الارض یکی از حدود شرعیه است و مجازات محترکین و با مجازات‌های دیگری که در مواد مذکور آمده نمی‌توانند مجازات حدی داشته باشد و گرنه می‌توان برای هر فساد اجتماعی به جای تعزیر حد فساد فی الارض را جاری کرد.

ب: آیه شریفه ۳۳ سوره مانده است که در آن می‌فرماید:

انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله وبعثوا في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع اعقابهم وارجلهم من خلاف و انذروا من الارض، ذلک لهم جزای فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم (۶)

یعنی مجازات کسانی که با خدا و رسول خدا محاربه می‌کنند و در روی زمین مرتکب فساد می‌شوند این است که بر حسب مورد و یا کشته شوند و یا به دار آویخته گردند و یا دستها و پاهای ایشان به طور خلاف (دست راست و پای چپ) قطع شوند و یا از زمین نفی گردند. این مجازات برای آنان خواری است در دنیا و برای ایشان در آخرت عذابی عظیم است توضیح استدلال این است که کلمه - جزاء - که در آیه آمده است دلالت دارد که انواع مجازات‌های که در آیه شریفه آمده است انواعی از حدود هستند که مفسدین و محاربین در برابر اعمالی که مرتکب می‌شوند به این مجازات‌های حدی عقوبت می‌گردند و علت این مجازات‌های حدی می‌تواند دو چیز باشد یکی محاربه با خدا و رسول و دیگری افساد فی الارض مضافاً به این که محاربه خدا و رسول عبارت است از قیام در برابر حکومت اسلامی و بدیهی است چنین عملی یکی از مصادیق بارز افساد فی الارض می‌باشد. هر چند عنوان فساد فی الارض اختصاص به چنین قیامی ندارد بلکه اعم می‌باشد. زیرا اگر

کسی اقدام به پخش مواد مخدر نماید تا دیگران را مبتلا سازد و یا کوشش در گرفتاری آنها به مواد مخدر کند و یا مفساد دیگری را مانند زنا، لواط و سایر گناهان مرتکب نشود سعی در فساد فی الارض است هر چند شمشیر و سلاح همراه نداشته باشد باین ترتیب ذکر محاربه در آیه و سپس عطف سعی در فساد فی الارض بر آن، این حقیقت را روشن می سازد که علت اساسی این همه مجازاتهای سعی در فساد فی الارض است بنابراین اگر عنوان سعی در فساد در روی زمین محقق گردید، خواه با سلاح باشد و یا بدون سلاح مجازاتهای حدی که در آیه شریفه آمده است جاری می گردند و به عبارت دیگر با دقت در آیه شریفه روشن می گردد که علت تامه انواع حدودی که در آیه شریفه آمده است آن است که مجرمین مذکور مرتکب سعی در فساد و افساد فی الارض شده پس در هر موردی که این علت محقق شود معلول مذکور که همان مجازاتها باشد نیز محقق می شود. زیرا هر معلولی در سعه و ضیق خود دائر مدار وجود علت خود می باشد. (۷)

پاسخ:

این استدلال بسیار مخدوش است، زیرا این استدلال وقتی می تواند درست باشد که آیه شریفه دلالت عرضی (حدافل) بر علت تامه سعی در فساد فی الارض بر اجرای یکی از انواع مجازاتهای مذکور در آیه داشته باشد و یا آنکه حرف «و» در آیه شریفه به معنای «و» بوده باشد که مستدل به آن اشاره نکرده است، و حال آن که آیه شریفه ظهوری در هیچ کدام از این دو امر ندارد، زیرا احتمال دارد «و» در و یسعون فی الارض فساداً به منظور عطف تفسیری از برای جمله یحاربون الله ورسوله آمده باشد و باین احتمال معنای آیه چنین می شود که اگر کسی با خدا و رسول محاربه نماید یعنی علیه خدا و رسول دست به اسلحه ببرد و از این راه مرتکب سعی در فساد فی الارض بشود به یکی از انواع مجازاتهای مذکور در آیه مجازات می شود و علامه بزرگ مرحوم سید محمد حسین طباطبائی در

تفسیر المیزان همین نظریه را پذیرفته است، زیرا وی در ج ۵ صفحه ۳۲۶ پس از آن که در باره فساد یک توضیح ادبی می دهند می فرمایند معنای حقیقی محاربه با خدا محال است و باید معنای مجازی آن را قصد نمود که

● ماده ۱۸۶ اصل ولایت و ولایت فقیه از طرف امام اصل مسافرت دارد و باید ماده مذکور تحت عنوان یعنی مطرح شود، و معلوم نیست که چرا قانونگذار با این که اصل ولایت فقیه را پذیرفته است چگونه به این نکته توجه ننموده و برای محاربه تفسیر موسعی نموده است.

عبارت است از مخالفت با احکام شرعی و هرگونه ظلم و اسراف در روی زمین سپس می فرمایند جمله و یسعون فی الارض استعلاء معنای محاربه را مشخص می کند که عبارت است از ایجاد ناامنی و راهزنی نه هرگونه محاربه و جنگی که با مسلمین صورت می گیرد تا آنکه در صفحه ۳۲۷ می فرمایند:

المعناه بالمحاربة والافساد على طمو القوم هو الاخلال بالامن العام والامن العام انما يقتل بايجاد الفوضى العام وحلوه محله ولا يكون بحسب الطبع والعاده الاستعمال السلاح المهدد بالقتل ولهذا ورد فيما ورد من السنة تفسير الافساد في الارض بنهر السيف ونحوه

یعنی مراد از محاربه و افساد فی الارض یک چیز است و آن عبارت است از ایجاد ناامنی و ناامنی عمومی در وقتی است که ایجاد ترس و وحشت عمومی محقق گردد و این امر در وقتی است که طبعاً و عادة سلاخی که به قتل تهدید می کند به کار گرفته شود و به همین جهت فساد فی الارض در سنت به کشیدن سلاح تفسیر شده است.

به این ترتیب آیه نمی تواند ظهوری در معنای اول و یا دوم داشته باشد بلکه دلالت آن با وجود احتمال سوم مجمل می گردد و

نمی توان احکام مذکور در آیه را نسبت به هر مفسد فی الارض به عنوان حد جاری دانست و بر فرض آن که افساد فی الارض به عنوان علت آمده است اما این یک علتی است مقول باتشکیک و همانظوری که می تواند برای احکام چهارگانه باشد می تواند علت برای مجازاتهای دیگری نیز بوده باشد.

ج: بعضی از فقها برای جواز قتل مفسد فی الارض به یک دسته از اخبار استناد کرده اند. ۱- روایتی است که آن را صدوق در کتاب عیون الاخبار از فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است و در آن آمده است لا یجوز لک ان تقتل احدا منکم الا بظن فی امر الشبه بالافساد او سماع نسو شاهو ذلك الا ان تکلف معنی فسق و اسبه (۸) یعنی کشتن احدی از دشمنان اهل بیت و کفار در جایی که باید تقیه کرد جایز نیست مگر آن که کسی از آنان قاتل و یاساعی در فساد باشد. پاسخ:

این روایت بر جواز قتل هر مفسدی دلالت نمی کند، بلکه فقط دلالت می کند بر جواز قتل مفسد از کفار و ناصیبان در صورتی که تقیه ای در کشتن آنان وجود نداشته باشد و حداقل حدیث از این جهت مجمل است. ۲- روایتی است که آن را صدوق در خصال از اعمش از امام صادق علیه السلام روایت کرده و متن آن با متن روایت سابق تفاوتی ندارد و همان اشکالی که بر روایت سابق وارد آمد بر این روایت نیز وارد است.

د: کلمات فقها

از کلمات بعضی از فقها استفاده می شود که سعی در افساد و فساد فی الارض موجب جواز قتل می شود از جمله شیخ طوسی (قدس سره) در باره مردی که زوجه خود را فروخته و در روایت ظریف بن سنان آمده است دست وی قطع می شود می فرماید:

دست فروشده را از این جهت قطع نمی کنند که سارق است، بلکه از این جهت قطع می کنند که مفسد فی الارض است و امام مخیر است که دست و پای او را قطع کند و یا به دار آویزد و یا نقی بلد نماید.

بر حسب آیه شریفه انما جزاء الذین یحاربون الله و

رمونه و بسمون فی الارض فبما هو کلام شیخ صریح است در این که اگر کسی همسر خود را بفروشد مصداق مفسد فی الارض است و حکم آیه شریفه در باره وی جاری می‌گردد مگر قتل، زیرا وی معتقد است که مفسد فی الارض وقتی به قتل می‌رسد که کسی را به قتل رسانیده باشد، همان طوری که در کتاب نهاییه و بیان به آن تصریح کرده است.

پاسخ:

کلام شیخ هر چند صراحت در امر مذکور دارد اما از روایت ظریف چنین امری استفاده نمی‌شود زیرا در این روایت فقط حکم قطع آمده است نه چیز دیگری تا با آیه شریفه ارتباط پیدا نماید، و معلوم نیست شیخ طوسی به چه دلیل حدیث ظریف را که فقط حکم قطع در آن آمده است سایر احکام محارب و مفسد فی الارض را در باره جاری آن نیز دانسته است و ابوالصلاح حلبی در کافی ص ۴۱۲ همین مساله را نقل کرده و فرموده است دست فروشنده قطع می‌شود به علت آن که در زمین مرتکب فساد شده است.

محقق در مختصر النافع نیز همین حکم را بیان فرموده است و بدیهی است که قطع ید در مورد بیع حُرّ از جهت فساد فی الارض نمی‌تواند دلیل بر آن باشد که حکم محارب و مفسد فی الارض که در آیه آمده است درباره بایع جاری می‌گردد و حتی اگر کسی را نکشته باشد و علت این که فقها در این مورد فرموده‌اند علت حکم افساد فی الارض است نه سرقت این است که در سرقت لازم است شیی که سرقت می‌شود مال باشد و چون شخص حُرّ مال نیست دست وی از جهت سرقت قطع نمی‌شود بلکه به خاطر افساد فی الارض دست وی قطع می‌شود و در هیچ یک از روایات وارده در قطع ید بایع حُرّ چنین تعلیلی نیامده است. و این یک نوع اجتهاد فقهی است و صاحب جواهر تصریح می‌فرمایند که از اطلاق روایات استفاده می‌شود که حکم سرقت به علت افساد در باره وی جاری می‌گردد^(۱) که در آیه آمده است و شیخ که خواسته است آنرا مصداق آیه شریفه

قرار دهد. حکم قتل را درباره او جاری نمی‌داند و این دلیل بر این است که حکم هر مفسد فی الارض جواز قتل نیست بلکه اگر شخص مفسد دزدی کند بر حسب مورد با او

● هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی پیام مستعانه کند سادام که مرکزیت آن باقی است تمام اعضا و هواداران آن که مواضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می‌دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند محاربند، اگر چه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند.

رفتار می‌شود یعنی اگر دزدی کند و کسی را به قتل رساند کشته می‌شود اما اگر کسی را به قتل نرساند کشته نمی‌شود، به هر حال در کلام شیخ و سایر فقها دیده نشده است که کسی از آنان مفسد را بماهو مفسد بدون آنکه عنوان محارب که تعریف آن گذشت بر آن صادق باشد محکوم به مجازات قتل بدانند و حتی کسانی که از فقها به جای محارب تعبیر به مفسد کرده‌اند آن را به محارب تفسیر نموده‌اند.

مرحوم آیه‌الله گلپایگانی می‌فرمایند:

واما العمارة الخاصة بکثرة الحرام المکروه فی الروایات فتختلف انها بعنوانها الخاص بحکومة بحکمة الخاص الوارد فی الایة وان انطبق علیها عنوان المفسد ایضا (المرآة المنصورة فی احکام العمود) (۱۰)

یعنی و اما موارد خاصی مانند سرقت حر (آزاد) که در روایات آمده است باید درباره آنها بگوئیم که نفس همین عنوان موجب حکم مذکور گردیده است هر چند عنوان مفسد درباره آن صادق است.

از این کلام به دست می‌آید که جرائم همه در این که عنوان مفسد بر آنها صادق است تردیدی نیست ولیکن حکم مذکور برای عنوان سارق حُرّ مرتب می‌گردد.

به عبارت دیگر اگر ملاک در اجرای احکام مذکوره در آیه، افساد فی الارض باشد لزومی ندارد برای جرایم عناوین خاصی از قبیل، قتل نفس، لواط، سرقت حر، محاربه زنا، و..... در نظر گرفت و کافی است شارع مقدس بفرماید مفسد بماهو مفسد محکوم به یکی از احکام چهارگانه مذکور در آیه است با این که چنین ملاکی خطرناک است، زیرا فساد و افساد فی الارض مراتب متعدد و گوناگونی دارد و این عناوین خاص می‌باشند که مراتب افساد فی الارض را مشخص می‌نمایند. فلذا در خصوص تعیین مقدار مجازاتها لازم است برای هر کدام از آنها جرم خاصی را که بیانگر مرتبه و درجه‌ای از فساد است در نظر گرفت فلذا هم در شرع و هم در قوانین جزایی رایج در دنیا جرایم را دسته بندی کرده‌اند و شارع مقدس نیز هر کدام از حدود را مشخص کرده و برای آنها مجازاتهای خاصی در نظر گرفته است و سپس به سراغ تعزیرات رفته و مقدار مجازاتهای آنها را به حاکم شرع جامع الشرائط و اگذار کرده است و قانونگذاران در دنیای سابق و حال همین روش را نیز به کار گرفته اند زیرا مقصود از مجازات اجرای عدالت است و اگر چنین دسته بندی‌هایی صورت نگیرد عدالت در جامعه برقرار نمی‌شود، زیرا فساد و افساد مقول با تشکیک است و این ظالمانه است که گفته شود هر مفسد فی الارض در هر درجه‌ای از افساد باشد یکی از احکام چهارگانه مذکور در آیه درباره آن جاری گردد و اگر چنین بود این تقسیم بندی‌های حدی و تعزیری صحیح نبود و به هیچ وجه عدالت در اجرای مجازات نسبت به جرائم گوناگون محقق نمی‌گردید و گاهی از اوقات که گفته می‌شود اگر ملاک در اجرای احکام چهارگانه مذکور در آیه شریفه نفس افساد فی الارض است آن را تعریف نمایند و حدود آن را بیان نمایند با کمال تاسف می‌گویند. لازم نیست بلکه می‌گویند فساد و افساد یک امر عرفی است و حاکم خود می‌تواند چنین امری را تشخیص دهد ولیکن این سخن بسوار موجب تعجب و شگفتی

است، زیرا درست است که فساد و فساد یک امر عرفی است اما آیا همه فسادها و فسادها یک درجه هستند و یا درجات مختلف و متعددی دارند و آیا می‌توان برای همه آنها در هر درجه‌ای باشند، یک مجازات در نظر گرفت و آیا در دین مقدس اسلام یکی از پایه‌های آن را عدالت تشکیل می‌دهد و به ویژه مذهب جعفری که عدل را یکی از اصول مذهب خود می‌داند اجازه می‌دهد هر مفسدی را به هر درجه‌ای از فساد که باشد مجازات واحدی برای آن در نظر گرفت. بنابراین در جرائم نمی‌توان یک عنوان کلی مقول بالتشکیکی را موضوع مجازات قرار داد و همه آنها را مشمول احکام چهارگانه مذکور در آیه قرار داد.

با این ترتیب عنوان مفسد فی الارض یک عنوان کلی است که می‌تواند علت مجازاتهای مختلف باشد، پس در مورد محارب اگر علت باشد که مستدل گفته بود معنای آن این است که محارب چون مفسد فی الارض است یکی از احکام چهارگانه در باره او اجرا می‌گردد زیرا فساد و فساد او در این مرتبه و درجه است که چنین حکمی را اقتضاء می‌کند اما نباید چنین خیال کرد فساد محترک نیز در درجه فساد محارب است زیرا هر دو مفسد فی الارض هستند زیرا درست است که هر دو مفسد هستند اما این فساد کجا و آن فساد و همه اشتباهات از این جا ناشی شده اند که خیال کرده‌اند فساد و فساد فی الارض در تمام موارد در یک درجه قرار دارد و نتوانسته اند بفهمند فساد و فساد امری مقول بالتشکیک می‌باشد و مراتب آن را عناوین خاص مجرمانه باید معین نمایند.

آیا کسانی که در مقابل حکومت قیام می‌کنند محاربند یا باغی

در ماده مورد بحث: (۱۸۶) قانونگذار بین محاربه و بغی در اسلام تفاوتی قائل نشده است زیرا قیام علیه حکومت اسلامی را از مصادیق محاربه قرار داده است با این که مستفاد از کلمات فقهای عظام این است که قیام علیه حکومت اسلامی از مصادیق بغی می‌باشد. این اشتباه برای بعضی از معاصرین

نیز اتفاق افتاده است و منشأ این اشتباه این است که آیه شریفه **الْمُحَارِبِينَ الَّذِينَ يَمُرُّونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** را هم چنانکه نسبت به هر مفسد فی الارض تعمیم داده‌اند و فقه جدیدی را تأسیس کرده‌اند آن را نسبت به جرائم علیه اشخاص و حکومت اسلامی نیز تعمیم داده‌اند با این که در دین مقدس اسلام هم شیعه و هم سنی عنوان دیگری را غیر از محاربه به نام بغی نیز مطرح کرده‌اند. و اگر ما بپذیریم که عنوان محاربه شامل قیام مسلحانه علیه حکومت می‌شود محلی برای جرم بغی باقی نمی‌ماند مگر آن که بگوییم جرم بغی وقتی محقق می‌گردد که باغی علیه امام اصل نه حکومت اسلامی که تحت رهبری فقیه جامع الشرایط است قیام نماید، اما با توجه به اصل ولایت فقیه و تمامیت ادله نیابت فقیه از طرف امام اصل یعنی امام زمان علیه السلام قیام مسلحانه علیه وی همانند قیام مسلحانه علیه امام اصل علیه السلام می‌باشد، بنابراین ماده ۱۸۶ با اصل ولایت و نیابت فقیه از طرف امام اصل مغایرت دارد و باید ماده مذکور تحت عنوان بغی مطرح شود. و معلوم نیست که چرا قانونگذار با این که اصل ولایت فقیه را پذیرفته است چگونه به این نکته توجه ننموده و برای محاربه چنین تفسیر موسعی نموده است و چون درباره بغی قبلاً مقاله‌ای نوشته‌ام بهتر می‌دانم که این بحث را به مقاله مذکور ارجاع نمایم.

متن تبصره - جنبه متحدی که از گروه‌ها و اشخاص مختلف تشکیل شود در حکم یک واحد است.

شرح: ظاهراً مقصود قانونگذار از جنبه متحد جبهه‌ای است که علیه حکومت قیام می‌کنند خواه مسلح باشند و خواه مسلح نباشند و همگی آنان محارب محسوب می‌شوند. ولیکن مستفاد از کلمات فقهای این است که جنبه متحدی اگر تشکیل شود افرادی از آنان محارب هستند که مسلح باشند اما اگر عده‌ای از آنان مسلح نباشند اما با افراد مسلح همکاری داشته باشند مانند رده و ظلیع یعنی کسانی که به محاربین کمک می‌کنند و یا اطلاعاتی را به آنان می‌دهند مصداق محارب

نیستند و صاحب جواهر این امر را از مسلمات دانسته است.

بنابراین اگر مقصود قانونگذار از جنبه متحد محاربین بوده باشند که یک جنبه تشکیل داده باشند محاربین آنان تنها افراد مسلح می‌باشند و حکم یک واحد را ندارند و حضرت امام قدس سره در تحریر الوسیله نیز همین نظریه را پذیرفته است با این ترتیب این تبصره با فتاوی فقهای شیعه مغایرت دارد و فقط با نظر ابوحنیفه چنان که صاحب جواهر از او نقل کرده است سازگار است.

ماده ۱۸۷ - احتیاج به شرح ندارد و از موارد بغی محسوب می‌شود نه از موارد محاربه و ماده ۱۸۸ نیز به همین منوال است و همه اینها با اصل ولایت و نیابت فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت سازگار نیستند.

پاورقی:

- ۱- سوره مائده آیه ۳۳
- ۲- جواهر ج ۲۱ ص ۵۶۶
- ۳- ج ۲ فصل ۳ حد محارب ص ۲۹۲
- ۴- پاورقی مجموعه قوانین و مقررات جزایی به اهتمام قوه قضائیه زیر نظر حسین کریمی معاون قضایی رئیس قوه قضائیه ص ۳۶۲
- ۵- سوره مائده آیه ۳۲
- ۶- سوره مائده آیه ۳۳
- ۷- (خلاصه‌ای از کلمات سدیدة شیخ محمد فرین قمی موسس نشر اسلامی جامعه مدرسین ط ۱ صفحات ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰)
- ۸- (وسائل الشیعه باب ۵ از ابواب حدود حدیث ج ۶ ص ۵۵۲)
- ۹- من المعلوم ارادة حکم السرقة من اطلاقها علیه فی التصویب المزبوره جواهر الکام ج ۴۱ ص ۵۱۰
- ۱۰- ج ۳ ص ۳۱۹